

— حبيب الله بابايى

تبارشناسی مفهوم «تمدن» (civilization) در غرب جدید (ضرورت احتیاط در استفاده از واژه تمدن)

۶۲-۵۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده: مفهوم جدید تمدن در غرب را باید از قرن هجدهم و نقطه ارتباط بین تمدن و مدرنیته دنبال کرد. لفظ تمدن در نیمه دوم قرن ۱۸ در فرانسه مفهوم سازی شد و به معنای «طراحی جامعه که در آن حقوق و قوانین شهری جایگزین قوانین نظامی شود» به کار رفت. در قرن ۱۸ با توجه به ایده های پیشرفت و با تکیه بر ایده روشنگری و مفهوم مدرنیته، مفهوم جدیدی از تمدن شکل می یابد که در آن بر تحول دنیوی و البته غیردینی و بر پیشرفت خودبنیاد انسانی تأکید می شود. مفهوم اخلاقی تمدن در قرن ۱۸ که به معنای ادب در رفتار بوده و برجسته فردی و نه اجتماعی تمرکز داشته، در قرن ۱۹ تغییر می یابد و جامعه و نظم اجتماعی و معرفت نظام یافته در مفهوم واژه تمدن ملحوظ می شود. در قرن بیستم که کاستی های نظریات قرن هجدهم و بیستم آشکار شد، تلاش های جدیدی در نسبت میان فرد و جامعه و تمدن و فرهنگ پیدا شده و مسائل نوظهوری مطرح گردید. نویسنده نوشتار حاضر را با هدف بررسی تبارشناسی مفهوم تمدن در غرب جدید به رشته تحریر درآورده است. از جمله مباحثی که در مقاله به چشم می خورد بدین شرح اند:

تطورات مفهومی تمدن در تفکر نظریه پردازان قرن بیستم

تفکیک مفهومی تمدن از اخلاق در غرب جدید

تطورات مفهومی تمدن (الحضاره) در دنیای جدید اسلام (بعد از مدرنیته)

کلیدواژه: تمدن، مفهوم تمدن، تمدن در غرب، مدرنیته، مفهوم تمدن در غرب، فرهنگ، تمدن غرب، اخلاق، الحضاره، الثقافة، تطورات مفهومی.

جذور مفهوم الحضارة في الغرب الجديد

حبيب الله بابائي

إذا أردنا إدراك المفهوم الجديدة للحضارة في الغرب فيجب الرجوع إلى القرن الثامن عشر واكتشاف العلاقة بين الحضارة والحداثة.

وقد تمت صياغة مفهوم لفظ الحضارة في النصف الثاني من القرن الثامن عشر في فرنسا وصارت تستعمل بمعنى «إقامة مجتمع تحل فيه الحقوق والقوانين المدنية محل القوانين العسكرية».

وانطلاقاً من مقولات التقدم وما رافقها من مقولات التنوير والحداثة شهد العالم ولادة مفهوم جديد للحضارة في القرن الثامن عشر يؤكد على التغيرات الدنيوية. غير الدينية قطعاً. وعلى التطور البشري الذاتي.

إن المفهوم الأخلاقي للحضارة في القرن الثامن عشر الذي يجسده الأدب في السلوك ويركز على الجانب الفردي دون الاجتماعي قد شهد في القرن التاسع عشر تغيراً أدى إلى أخذ المجتمع والنظام الاجتماعي والنظام المعرفي دورها المناسب في هذا المفهوم.

وما أتى حل القرن العشرين وتجلت فيه نقاط ضعف نظريات القرنين السابقين عليه حتى بذلت الجهود الجديدة لتأطير النسبة بين الفرد والمجتمع والحضارة والثقافة، وبدأ الحديث عن المسائل المستحدثة في هذا الميدان.

والمقال الحالي يستهدف البحث عن جذور مفهوم الحضارة في الغرب الجديد، ومن المباحث التي يجدها القارئ فيه ما يلي:

- تطوّر مفهوم الحضارة في تفكير منظري القرن العشرين.

- التمييز بين مفهومي الحضارة والأخلاق في الغرب الجديد.

- تطوّر مفهوم الحضارة في العصور الإسلامية المتأخرة (بعد الحداثة).

المفردات الأساسية: الحضارة، مفهوم الحضارة، الحضارة في الغرب، الحداثة، مفهوم الحضارة في الغرب، الثقافة، الحضارة الغربية، الأخلاق، المدنية، التطورات المفهومية.

Genealogy of the Concept of Civilization in the New West

By: Habibollah Bābāie

Abstract: The new concept of civilization in the West must be followed from the eighteenth century and the link between civilization and modernity. The term civilization was conceptualized in France in the second half of the 18th century, meaning “the design of a society in which urban law and regulations replace military law.” In the 18th century, according to the ideas of progress, and relying on the idea of enlightenment and the concept of modernity, a new concept of civilization is formed which emphasizes on the worldly, and of course, non-religious evolution, and human self-determined progress. The moral concept of civilization which meant literacy in behavior and focused on an individual rather than a social aspect in 18th century changes in the 19th century; and the society and the social order and systematic knowledge are embodied in the concept of the word civilization. In the twentieth century, with the appearance of the shortcomings in the views of the eighteenth and nineteenth centuries, new attempts were made to find a relationship between the individual and society as well as civilization and culture, so some new issues were emerged. The author has written this paper in order to examine the genealogy of the concept of civilization in the new West.

Among the topics discussed in this article are:

- Conceptual evolution of civilization in the thinking of the twentieth century theorists

- The conceptual separation of civilization from morality in the new west

- Conceptual Conception of Civilization (culture) in the New World of Islam (after Modernity)

Key words: Civilization, concept of civilization, civilization in the west, modernity, concept of civilization in the west, culture, western civilization, ethics, culture, conceptual evolution.

تبارشناسی مفهوم «تمدن» (civilization) در غرب جدید

حبيب الله بابايى

مفهوم جدید «تمدن» در غرب را باید از قرن هجدهم و نقطه ارتباط بین تمدن و مدرنیته دنبال کرد. لفظ تمدن در نیمه دوم قرن ۱۸ در فرانسه مفهوم سازی شد و به معنای «طراحی جامعه که در آن حقوق و قوانین شهری جایگزین قوانین نظامی شود» به کار رفت.^۱ در قرن ۱۸ با توجه به ایده های پیشرفت و با تکیه بر ایده روشنگری و مفهوم مدرنیته، مفهوم جدیدی از «تمدن» شکل می یابد که در آن بر تحول دنیوی و البته غیردینی و بر پیشرفت خودبنیاد انسانی تأکید می شود.^۲ نکته مهم اینکه در قرن ۱۸ معنای civilization در فرانسه آمیخته با تهذیب و نظم بوده است که البته همین نیز مورد نقد رومانتیست ها قرار گرفته و آنها در واکنش به civilization واژه های بدیلی را مانند culture درست کردند که گونه ای دیگری از تحول بشری با معیارهای متفاوتی را در زمینه رفاه انسانی پیشنهاد می کرد. چنگیز پهلوان در مورد مفهوم نسبتاً اخلاقی civilization در قرن هجدهم و تغییرات مفهومی آن در قرن نوزدهم می نویسد:

در اواخر قرن هجدهم پیوند معنایی واژه سیویلیزاسیون با تهذیب آداب و رفتارها، هم در انگلیسی و هم در فرانسوی امری عادی به شمار می رفت. در دوران آغازین قرن نوزدهم تحول واژه سیویلیزاسیون در جهت معنای مدرن آن که بیشتر تأکید دارد بر نظم اجتماعی و معرفت سامان یافته و مرتب (بعدها: علم) تا بر تهذیب آداب و رفتارها، در مجموع در زبان فرانسوی زودتر راه می افتد تا در زبان انگلیسی.^۳

کلریج (Coleridge) و دیگر کسانی که فرهنگ را در مقابل تمدن گذاشته اند، بر ضرورت توجه به ابعاد اخلاقی و پرورشی (Cultivation) تأکید داشته اند. کلریج در این مورد نوشته است:

تداوم و پیشرفت ملت و آزادی فردی بستگی دارد به حضور تمدنی پیوسته و پیش رونده؛ اما تمدن فی نفسه خیری مخلوط را به نمایش می گذارد؛ هر جا که تمدن مبتنی بر پرورش (cultivation) نباشد و نتواند توسعه ی هماهنگ خصوصیات و فضایی را که در خود بشریت است تحقق ببخشد، نفوذی فاسدکننده دارد، بیماری مدهوش کننده ای است نه شکوفایی سلامت؛ و ملتی را که براننده ی چنین صفتی بدانیم می توان جلا یافته و لعاب زده دانست تا صیقل یافته و بهره مند از تهذیب.^۴

مفهوم اخلاقی تمدن در قرن ۱۸ که به معنای ادب در رفتار بوده و بر جنبه فردی و نه اجتماعی تمرکز داشته، در قرن ۱۹ تغییر می یابد و جامعه و نظم اجتماعی و معرفت نظام یافته در مفهوم واژه تمدن ملحوظ می شود. به دیگر بیان در این قرن علاوه بر مفهوم ادب و پیشرفت در رفتار انسانی، نظام اجتماعی و معرفت نظام مند نیز در مفهوم تمدن منظور گردید.^۵ در قرن بیستم که کاستی های نظریات قرن هجدهم و بیستم آشکار شد،

1. Bruce Mazlish, "Civilization in a Historical and Global Perspective" *International Sociology*, 2001, 16: p 294.

۲. رک به: چنگیز پهلوان؛ فرهنگ و تمدن؛ تهران؛ نشر نی، ۱۳۸۸، ص ۳۵۹.

۳. رک به: همان، صص ۳۵۹-۳۹۰.

۴. به نقل از چنگیز پهلوان، فرهنگ و تمدن، ص ۳۶۰.

5. Raymond Williams, *Keywords A vocabulary of culture and society*, Revised edition, New York: Oxford University Press, 1983, p 58.

جامعه‌شناختی از دست داد. کتاب راهنمای جامعه‌شناسی (Hand-book of Sociology) اساساً اشاره‌ای به مسئله تمدن نمی‌کند. همین‌طور کتاب دیکشنری انتقادی جامعه‌شناسی (Critical Dictionary of sociology) که همان سال توسط جامعه‌شناسان برجسته فرانسوی به زبان انگلیسی منتشر شد، به «تمدن» نپرداخت. همچنین گزارش‌های سالانه جامعه‌شناسی (Annual Review of Sociology) اصلاً به تمدن و مشتقات آن اشاره‌ای نکرد.^۸

۱. **تطورات مفهومی «تمدن» در تفکر نظریه‌پردازان قرن بیستم**
 نسل اول: به رغم اینکه منابع رسمی جامعه‌شناسی بعد از جنگ جهانی «تمدن» را کنار نهادند، ولی بسیاری از جامعه‌شناسان اندیشمندان همچنان از ادبیات تمدنی استفاده کردند و موضوع تمدن را در گفته‌ها و نوشته‌های خود ادامه دادند. در این باره ماکس وبر به تحلیل تطبیقی تمدن‌ها پرداخت. وبر تمدن غرب را نه یک امر ثابت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، بلکه به صورت دینامیک و به شکل فرایندی تحلیل کرد. نکته‌ای که وبر بر آن تأکید کرد، انحصاری کردن «تمدن» در تمدن مدرن اروپایی بود. ادوارد سعید برای رویکرد وبر و اینکه تمدن‌های غیرغربی را غیرعقلانی نشان می‌دهد، خرده گرفته و این را تلاشی برای توجیه امپریالیسم فرهنگی دانست. نکته دومی که باعث گردید که انحصار تمدن در غرب شکسته شود، نشاط و فعالیت‌های اقتصادی بود که به صورت غیرمترقبه در شرق آسیا به وجود آمد و برخی را بدان واداشت که در مورد نقش «تمدن چینی» (Sinitic Civilization) و اینکه چگونه یک تمدن غیرغربی می‌تواند به لحاظ اقتصادی شکوفا باشد مطالعه کنند. در این وضعیت افتخارات فرهنگی با تأکید بر ارزش‌های کنفوسیوسی، نگاه وبر به دین در چین را به چالش کشید. امر دیگری که وبر را به نقد کشاند، نوشته‌های اس. ان. آیزنشتات (S. N. Eisenstadt) بود که مطالعات تطبیقی میان تمدن‌ها و وجود تکثر در مدرنیته‌های مختلف را به انجام رساند و محدود کردن «تمدن» در غرب مدرن را نقد کرد. مارسل ماوس پدیده تمدنی را یک پدیده اجتماعی و همه شمول و نه یک پدیده منحصر به یک جامعه خاص در نظر گرفت. از نظری پدیده تمدنی، یک امری درون ملی (international) و برون ملی (extranational) و مشترک میان جوامع مختلفی است که کم و بیش ارتباطاتی با همدیگر دارند.^۹

تلاش‌های جدیدی در نسبت میان فرد و جامعه و تمدن و فرهنگ پیدا شده و مسائل نوظهوری مطرح گردید.^۶

نکته مهم اینکه ارزش‌های نهفته در معنای فردی و اجتماعی تمدن در سده هجدهم و نوزدهم، ضرورتاً ارزش‌های انسانی و فراگیر نبوده است، بلکه این معنا همواره معطوف به تمدن غرب به عنوان مصداق اتم تمدن بوده است. اساساً پیروزی انقلاب فرانسه باعث شد که فرانسویان خود را اشراف جهان دانسته و رسالت خود را هم متمدن کردن دیگران بدانند. این نگاه ارزشی به مقوله تمدن (آن‌هم تمدن غرب) به کشورهای در حال توسعه مانند ژاپن نیز تسری پیدا کرد و با تلقی یکسان از تمدن و مدرنیزاسیون، بار ارزشی خاصی در این لفظ به وجود آمد.^۷

رخداد جنگ‌های جهانی اول و دوم و حوادث ناگواری که در غرب به وجود آمد، چشم‌انداز تمدنی به مفهوم مدرن را با تردیدهایی مواجه ساخت و آن را نهایتاً از ادبیات جامعه‌شناختی حذف کرد. صدسال قبل «تمدن» به لحاظ مفهومی در دایرةالمعارف‌ها، شامل بسیاری از امور انسانی می‌شد. در این دوره تمدن و مطالعات تمدنی یک رشته علمی گسترده‌ای بوده است که شامل بسیاری از امور انسانی می‌شد. چهارده بعد در اواسط جنگ دوم جهانی، دایرةالمعارف علوم اجتماعی (the Encyclopedia of the Social Sciences) «تمدن» را با «پیشرفت و توسعه» یکی گرفت، ولی این برداشت از توسعه و تمدن به مثابه مشترک لفظی در آمریکا و اروپای غربی، از سوی آلمانی‌ها مورد نقد قرار گرفت. منتقدین بر این باور بودند که نمی‌توان تمدن را در پیشرفت و توسعه آمریکا محدود و منحصر کرد؛ چرا که انسان‌ها و تمدن‌ها متعدد هستند.

ده سال بعد، با انتشار مجله دوزبانه تمدن‌ها (Civilizations) که وابسته به International Institute of Political and Social Sciences Concerning Countries of Differing Civilizations بود، تمدن‌های دیگر مورد توجه بیشتری قرار گرفتند. در دوره جنگ سرد، مهم‌ترین منبع، دایرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی (The International Encyclopedia of the Social Sciences) بود که در بدترین شرایط بحرانی نوشته شد. این دایرةالمعارف «تمدن» را به صورت مدخلی مستقل در نظر نگرفت، بلکه آن را ذیل مدخل «انقلاب شهری» (urban revolution) آورد. بعد از دایرةالمعارف ۱۹۶۸، به نظر می‌رسد تمدن جای خود را از منابع اصلی

8. Edward A. Tiryakian, "Introduction: The Civilization of Modernity and the Modernity of Civilizations", *International Sociology* 2001 16: p281-283.

9. See Ibid, p 283-285.

6. W. B. Elkin, "The Problem of Civilization in the Twentieth Century," *American Journal of Sociology*, Vol. 13, No. 4 (Jan., 1908), p. 546.

7. Bruce Mazlish, "Civilization in a Historical and Global Perspective". P 297.

چنین تنشی همواره میان مدرنیته‌های مختلف و تفسیرهای متنوع از آن نیز وجود داشته است. هر چند این برخوردها ممکن است خشونت بار باشند، ولی آنها سازنده و خلاق هم هستند.

کار دیگری که در این دوره موجب توجه بیشتری به مسئله تمدن شد، مفهوم پردازی ای بود که ساموئل هانتینگتون از تمدن و برخورد بین آنها مطرح کرده و آن را جایگزین تضاد و تنازع میان دولت‌ها و اختلاف میان ایدئولوژی‌ها دانست.

آنچه آیزنشتات مطرح می‌کند، تأکید بر نفوذ مدرنیته در تمدن‌های امروزی است که البته این به معنای سیطره تمدن غرب بر دیگر تمدن‌ها نیست. مختصات این مدرنیته در تمدن‌های مختلف عبارت است از تکنولوژی و کاهش بیماری‌های قدیمی، تنوع سبک‌های زندگی و ارتباطات چند سویه و گسترده. از نظر آیزنشتات تمدن مدرن مستلزم مدرنیزاسیون تمدن‌هاست. تمامی تمدن‌ها به گونه‌ای ارزش مدرن بودن و ارزش‌های موجود در مدرنیته را قبول کرده‌اند، هر چند ممکن است این امر به صورت مختلفی نمود یافته باشد. ارتباط میان این تمدن‌ها آن هم با استفاده از تکنولوژی پیشرفته زمینه را برای پیروسی جهانی شدن هموار می‌کند و این البته برای تکامل اجتماعی انسان‌ها فصل جدیدی را باز خواهد گشود.^{۱۱}

۲. تفکیک مفهومی «تمدن» از «اخلاق» در غرب جدید

فرایند سکولاریزاسیون غربی در حوزه‌های مختلف و ساحت‌های گوناگون شکل گرفت و حتی ساحت مفاهیم و الفاظ را هم درنوردید و طبقه‌بندی کلاسیک علوم را نیز درهم ریخت.^{۱۲} یکی از رخدادهای مفهومی در دوره مدرن، تقابل میان فرهنگ و تمدن بود. در این رویکرد و رخداد، تمدن امری مادی و فرهنگ امری ذهنی و اخلاقی تلقی شد. پیش از این، تمدن پیشرفت مادی و معنوی را به طور یکسان در بر می‌گرفت. تمدن می‌بایست علاوه بر ایجاد شرایط مناسب در زندگی، کمال روحی و اخلاقی را هم به وجود می‌آورد و این درجه از کمال، غایت نهایی تمدن به حساب می‌آمد. به دیگر بیان طبیعت همواره ماهیت مزدوجی داشته است

۱۲. See Ibid, p. 288-290.

۱۳. مانند تغییر و تحول در مفهوم لفظ شور و هیجان (passion) که از معنای سنتی‌اش که مصیبت بوده است تغییر پیدا کرده و معنای جدید شور و لذت جنسی را به خود گرفته است.

See Anthony, Giddens. *Modernity and Self-Identity*. (Stanford: Stanford University Press, 1991), 162;

و مانند جایگاه اقتصاد در طبقه‌بندی علوم غربی که قبل از قرن هفدهم ذیل اخلاق بود و بعد از آن فیزیوکرات‌ها آن را از اخلاق جدا کرده و علم مستقلی را تحت عنوان اقتصاد بنا نهادند. رک به: شارل ژید، تاریخ عقاید اقتصادی، ص ۳۰-۱۱ و نیوزرک به: لویی بدن، تاریخ عقاید اقتصادی، ص ۶۶.

نسل دوم: وقتی جنگ جهانی صورت تمدنی غرب را در مقایسه با دیگر تمدن‌ها مشوه ساخت، نسل دوم در نگرش به تمدن در غرب ظهور کرد. این نسل در فاصله ۱۹۳۰ تا ۱۹۸۰م تحلیل‌های متفاوتی را در مورد تمدن آغاز کرد. از این منظر، تمدن را نباید به صورت یک پدیده‌ای پایان یافته تلقی کرده و آن را به شکل قطعه‌ای در موزه‌ها گذاشت و تماشا نمود، بلکه تمدن را باید به مثابه یک پیروسی و در حال تحول و تحقق در نظر آورد که همواره در حال دگرگونی و شدن است. پیتریم سوروکین (Pitirim Sorokin) در تحلیل تمدن‌ها و در تأکید بر تمدن غرب از همین منظر به مطالعه پرداخت. نوربرت الیاس شخصیت دیگری بود که تمدن را به مثابه یک پیروسی در نظر گرفته و فرایند طولانی تمدن غرب را نیز از همین منظر تحلیل کرد. اندیشمند دیگر در این نسل، بنیامین نلسون (Benjamin Nelson) بود که تمامی دانش خود در جامعه‌شناسی کلاسیک، تاریخ اروپا، مطالعات تطبیقی میان ادیان و اطلاعات روان‌تحلیلی را به کار بست تا تنوع و تفاوت را در تمدن‌ها بررسی کند. برخلاف سوروکین و الیاس، نلسون توانست این مطالعات را در آمریکا نهادینه کند و ریاست جامعه بین‌المللی برای مطالعه تطبیقی تمدن‌ها (International Society for the Comparative Study of Civilizations) را بر عهده بگیرد.^{۱۰} هر چند نلسون دارای اندیشه سیستماتیک در مورد تمدن‌ها نبود، ولی مقالات مهمی را در نقد ارتباطات تمدنی و مواجهه تمدن‌ها (intercivilizational encounters) به ویژه تمدن غرب و تمدن چین تولید کرد. یکی از دانشجویان نلسون به نام دونالد نیلسن (Donald Nielsen) در مقاله‌ای که منتشر کرد، به چارچوب مفهومی استاد خود (نلسون) که منجر به جامعه‌شناسی تمدن‌ها (sociology of civilizations) شد، تأکید کرد. جامعه‌شناسی تمدن‌ها با نگاه استقرایی و حسی توسط کسانی مانند رندال کولینز (Randal Collins)، چویون هسو (Cho-Yun Hsu) و سعید ارجمند در مطالعات عینی و تطبیقی ادامه یافت.^{۱۱}

نسل سوم: نسل متأخر در مطالعات تمدنی آیزنشتات و هانتینگتون هستند. آیزنشتات مطالعه‌ای تطبیقی از مدرنیته‌های متکثر و راه‌های متنوع در آن ارائه کرد. او یک وضعیت دینامیک و پویا در میان تمدن‌های اصلی ترسیم می‌کند و به چالش‌ها و تنش‌های بین دو جبهه دینی (orthodox) و غیردینی (heterodox) اشاره می‌کند. از نظری تنش میان این دو جبهه هنوز حل نشده است.

۱۰. این مؤسسه علاوه بر نشست‌های مستمر تمدنی، مجله Comparative Civilizations Review را منتشر کرده است.

11. See Ibid, p 287-288.

که در آن هم قوای طبیعی و هم خواسته‌های انسانی مدنظر بوده است و از این دو، نوع دوم (خواسته‌های انسانی) به رغم جلوه‌های بیرونی کمتر، به عنوان پیشرفت حقیقی محسوب می‌شود. اساساً سیادت عقل بر طبیعت خارجی، تقدم خالص محسوب نمی‌شود. باید عقل بر توازن انسانی سیادت داشته باشد تا بعضی بعضی را به استخدام نگیرند و از قوا و ابزار علیه دیگران استفاده نکنند. در حقیقت، پیشرفت در عالم ماده و ترقی در عالم انسانی، هر دو کار روحی است که در اوّلی روح در عالم ماده تصرف می‌کند و در دیگری روح در روح تصرف می‌نماید. از این نظر، پیشرفت مادی کمترین جوهر تمدن است که ممکن است آثار بد یا خوب داشته باشد و پیشرفت اخلاقی اصلی‌ترین جوهر تمدن به حساب می‌آید که همواره دارای آثار نیک و پسندیده است و در آن نمی‌توان اثری از ناخوشایندی‌ها و ناهنجاری‌ها مشاهده کرد. از نظر آلبرت اشویتس نیز مفهوم تمدن به لحاظ تاریخی نباید متضمن تمایز میان پیشرفت مادی و ترقی معنوی باشد. اینکه تمدن (civilization) به معنای فرهنگ (kultur) استفاده شده و فرهنگ هم به معنای ارتقای انسان به مرحله اخلاقی بالاتر و برتر بوده، نشان از همین نکته دارد که تفکیک بین فرهنگ و تمدن درست نبوده یا احياناً مبتنی بر سکولاریسم و در مسیر سکولاریزاسیون بوده است.

اما اینکه چرا و چگونه اخلاق اهمیت تمدنی‌اش را از دست داد، بدان جهت بوده است که گسترش تمدن در جهات مادی سریع‌تر از جهات اخلاقی و معنوی در تمدن غرب بوده است و آن‌گاه که فتوحات و اکتشافات زیادی در حوزه توسعه تمدنی رخ داد، ارزش‌های اخلاقی در میان انبوه اختراعات مادی و پیشرفت‌های دنیوی مغفول ماند. در این فرایند، این ایده به طور طبیعی مقبول واقع شد که تمدن یک پیشرفت مادی است و این پیشرفت مادی می‌تواند به اهداف خود برسد، بی‌آنکه بخواهد گوهری اخلاقی داشته باشد. در واقع آنچه در این دوره مورد تأکید بود، امیال و خواسته‌های غریزی بود و نه اخلاق و خواسته‌های انسانی. جدایی اخلاق از تمدن باعث خلط ارزش‌های خیالی با ارزش‌های حقیقی شد، توان جوامع در حل معضلات ضعیف‌تر گردید و سرانجام وقایعی رخ داد که عاری از عقلانیت و نظم و نقشه بود.^{۱۴} بر این اساس از نظر اشویتس در «تجدید تمدنی»، باید عملیات باطنی انجام داد و نه ظاهری و در این باره باید خلق باطن را عوض کرد و بدین سان با تجدید اخلاقی، تعارض میان امت‌ها را کم کرده و راه را برای صورت‌بندی تمدن حقیقی هموار ساخت.^{۱۵}

۳. تطورات مفهومی تمدن (الحضاره) در دنیای جدید اسلام (بعد از مدرنیته)

ارتباط فکری دنیای اسلام، آن هم در وضعیت تنزل علمی و فرهنگی مسلمانان، با مغرب زمین در قرون اخیر موجب شد که متون غربی به طور انبوه به زبان عربی ترجمه شوند. در پی ترجمه‌های گسترده‌ای که صورت گرفت، کلمات عربی برای بیان معانی و مفاهیم غربی از ریشه و بافت اصلی‌شان خارج شدند و بسیاری از الفاظ عربی هم از معانی نخستین خود تهی شده و تماماً در معانی جدید غربی به کار رفتند. از این رو محققان برای کشف و فهم معانی چنین الفاظی در زبان عربی ناگزیر بودند که به منابع غربی مراجعه کرده و معنای آن را در فرهنگ‌نامه‌های بیگانه جستجو کنند. همین باعث گردید که محققان مسلمان از منابع بومی، عربی و اسلامی دوری گزینند؛ چرا که مفاهیمی که با آن سرو کار داشتند عربی و اسلامی نبود هر چند که الفاظی که به آن معانی اشاره داشتند، عربی و محلی بودند. این رخداد در مورد مفهوم (Culture) هم بعد از ترجمه به زبان عربی رخ داد و موجب نوعی از خلط و تشویش در معنای لفظ «الثقافه» و «الحضاره» در زبان عربی گردید و معنای اصلی این دو در سایه مفهوم جدید (Culture) از بین رفت.^{۱۶}

۱۴. رک به: البرت اشویتس؛ فلسفه الحضاره؛ ترجمه عبدالرحمن بدوی؛ بیروت؛ دارالاندلس للطباعة والنشر، ۱۹۹۷ م، ۱۴۱۸ هـ، ص ۳۴-۴۰.

۱۵. رک به: همان، ص ۵۲-۶۲.

۱۶. رک به: نصر محمد عارف؛ الحضاره، الثقافه، المدنیه، دراسه لسیره المصطلح و دلالة المفهوم؛ آمریکا؛ فیرجینیا؛ المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ هـ، ۱۹۹۴ م، ص ۲۶-۲۷.

مفهوم جدید «تمدن» در غرب را باید از قرن هجدهم و نقطه ارتباط بین تمدن و مدرنیته دنبال کرد. لفظ تمدن در نیمه دوم قرن ۱۸ در فرانسه مفهوم‌سازی شد و به معنای «طراحی جامعه که در آن حقوق و قوانین شهری جایگزین قوانین نظامی شود» به کار رفت. در قرن ۱۸ با توجه به ایده‌های پیشرفت و با تکیه بر ایده روشننگری و مفهوم مدرنیته، مفهوم جدیدی از «تمدن» شکل می‌یابد که در آن بر تحول دنیوی و البته غیردینی و بر پیشرفت خودبنیاد انسانی تأکید می‌شود.

اما اینکه چرا و چگونه اخلاق اهمیت تمدنی‌اش را از دست داد، بدان جهت تمدن در جهات مادی سریع‌تر از جهات اخلاقی و معنوی در تمدن غرب بوده است و آن‌گاه که فتوحات و اکتشافات زیادی در حوزه توسعه تمدنی رخ داد، ارزش‌های اخلاقی در میان انبوه اختراعات مادی و پیشرفت‌های دنیوی مغفول ماند.

۱-۳. سیر مفهومی «Culture» بعد از ترجمه به عربی: جهت‌گیری مفهومی جدید در لفظ ثقافه، از سلامه موسی در کتاب الثقافه والحضاره شروع شد. موسی با تفکیک بین الثقافه والحضاره، ثقافه را مختص به ذهن و امور ذهنی می‌داند و الحضاره را امری محسوس دانست که در ابزارآلات و ساخت و ساز و حکومت و مناسک دینی و عادات و رسوم تجلی می‌یابد. ارائه چنین مفهومی از ثقافه و حضاره، برخاسته از مدرسه آلمانی بود که Culture را به امور ذهنی منحصر می‌کرد و لفظ Civilization را به امور مادی مربوط می‌دانست. محققان عرب زبان بعد از سلامه موسی، ثقافه و الحضاره را در همان معنای جدید و مدرن استفاده کردند. گویا اینکه مفهوم غربی به کلی ناسخ تمامی معانی عربی برای لفظ ثقافه و حضاره بود. به رغم اینکه بسیاری از نویسندگان عربی تلاش می‌کنند که مفهوم ثقافه را تعریف و تحلیل کنند، ولی تلاش آنها از چارچوب معنایی مدرن در واژه «Culture» خارج نمی‌شود.^{۱۷}

۲-۳. ترجمه «Culture» به لفظ «حضاره»: استفاده از لفظ «حضاره» در ترجمه «Culture» در نوشته‌های علمای جامعه‌شناس و مردم‌شناس دنیای عرب ظاهر شد و سپس مفهوم حضاره به مفهوم Culture به مدلول اروپایی‌اش سوق پیدا کرد. مترجمین آثار کلاید کلوکون، رالف لنتون، لوئیس مورگان و جوردن تشایلد در ترجمه عربی لفظ Culture از لفظ «الحضاره» و در ترجمه کلمه Civilization از کلمه «مدنیته» استفاده کردند. در هر دو حالت مراد از معنای «الحضاره» و «مدنیته» همان مدالیل اروپایی و نه مدلول عربی مورد توجه بوده است.

۳-۳. مفهوم ثقافه در زبان عربی: مفهوم ثقافه در زبان عربی را باید از معاجم و قوامیس عربی قدیم به دست آورد. ثقافه در زبان عربی به معنای صاحب مهارت و صاحب نور شدن و همین‌طور پرورش ذهنی و اخلاقی است، ولی ابهام در معنای فرهنگ و عدم تفکیک آن از معنای تمدن در زبان اروپایی آمیختگی‌هایی را در معنای این دو در زبان عربی باعث گردیده است.^{۱۸} بررسی این معاجم نشان می‌دهد که در دو قرن اخیر معنای لفظ ثقافه و حضاره به صورت دفعی تغییر پیدا کرده و معانی اروپایی جایگزین معانی قدیمی شده است. مثلاً معجم وسیط در بررسی ریشه لغوی مفهوم ثقافه ابتدا به ثقف به معنای هذب اشاره می‌کند، ولی ناگهان معنای ثقافه را به معنای علوم و معارف و فنون می‌گیرد.^{۱۹} با مراجعه به مدلول اصلی مفهوم ثقافه در زبان عربی می‌توان تا حدی دوری یا نزدیکی آن را به معنای غربی «Culture» مشخص نمود. ثقافه در زبان عربی قدیم، از «ثقف» به معنای فهم و ضبط محتواست و همین‌طور به معنای فرد باهوشی است که معرفتی ثابت و تغییرناپذیر دارد. معنای دیگر آن، تهذیب و راستی بعد از اعوجاج است.^{۲۰}

از میان این دلالات تا حدی می‌توان ماهیت مفهوم ثقافه و ابعاد آن را در زبان اصلی عربی معلوم کرده و دلالت ذیل را برای آن برشمرد: ۱. اینکه مفهوم ثقافه در زبان عربی از ذات انسانی ناشی می‌شود. این کلمه به معنای تهذیب و تربیت فطرت بشری و تقویم اعوجاجات انسانی است تا قوای انسانی برای کشف معارف انسانی و مایحتاج بشری به فعلیت برسد. ۲. اینکه مفهوم ثقافه به معنای جستجو و تفحص و کشف معانی حق، خیر و عدل و هرازشی که وجود انسانی را اصلاح کرده و او را از اعوجاجات و انحرافات رها می‌سازد. ۳. اینکه ثقافه شامل هر معرفتی نمی‌شود، بلکه معارف و علوم را دنبال می‌کند که انسان در شرایط زمانی و مکانی به آن نیازمند است. ۴. اینکه ثقافه به طور پیوسته در حال تغییر است و نمی‌توان

۱۷. رک به: همان، ص ۲۷-۲۸.

18. See Abdul Latif Tibawi, "The meaning of Ath'thaqafa", Arabic and Islamic Themes: Historical educational and literary studies, p 286- 288.

۱۹. رک به: مجموعه‌ای از مؤلفین: معجم الوسیط؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۲ هـ ق، ۱۳۷۲ ش، ص ۹۸، مدخل «ثقف».

۲۰. رک به: ابی‌الفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم ابن منظور؛ لسان العرب: بیروت، دار صادر، ج ۹، ص ۱۹-۲۰.

تخلقی به اخلاق پسندیده و کمالات ادبی است.^{۲۴} در روزنامه روضه الاخبار لفظ «التقدم التمدینی» بر دولتی که صلح و آرامش را بر جنگ و ستیز ترجیح می‌دهد اطلاق شده است. لفظ مدنی به مفاد اروپایی در نوشته‌های دیگر در مصر ادامه یافت: ابی السعود افندی شاگرد طهطاوی کتابی را از بروسبیرامبوه نام‌التعلیمات الوطنیه و التفهیمات الإخوانیه فی اصول المرافعات المدنیه ترجمه کرد، محمد عبده مقاله‌ای را با عنوان التمدن منتشر نمود و قاسم امین نیز در کتاب المرأه الجدیده به تمدن غربی تأکید کرد و تقدم و پیشرفت عالم اسلامی را بدون تأکید بر علوم جدید غربی محال دانست.^{۲۵}

استفاده از لفظ مدنی تا به امروز هم ادامه یافته است و گاه به معنای فرهنگ اجتماعی و ارتقای نسبی در تکنولوژی و علوم و مدیریت اجتماعی و سیاسی در نظر گرفته شده و گاه به مفهوم ظواهر مادی در حیات اجتماعی به کار رفته است. در این ایام آنچه از لفظ «ثقافه»، «حضاره» و «مدنی» منظور گشته بسیار اضطراب یافته و عملاً ابهامات زیادی را در معنا موجب شده است.^{۲۶}

ترجمه لفظ civilization به حضاره از ربع دوم از قرن بیستم در نوشته‌های عربی ظاهر شد. تطور مفهوم عربی لفظ «حضاره» و آمیختگی آن با دلالات اروپایی در لفظ civilization، منجر به آن شد که مفهوم «حضاره» از چارچوب و محتوای پیشین خود تهی شود و معنای جدیدی به خود بگیرد. از این منظر، «حضاره» در معنای جدید به همان «مدنی» در معنای مدرنش دلالت پیدا کرد. «حضاره» در معنای جدیدش امری مادی است که به مخترعات و ساختمان و نظام حکومتی و شعائر و مناسک دینی که همه محسوس هستند و نمونه‌های آن را می‌توان در تمدن غربی مشاهده کرد اطلاق می‌شود. این معنا از «حضاره» در نوشته «الحضاره بین الشرق والغرب» از محمد حسین هیکل در روزنامه السیاسة الأسیویة به وجود آمد و سپس در لغت‌نامه‌ها و قوامیسی که در نیمه دوم قرن بیستم منتشر گردید، معنای مدرن civilization ذیل معنای «حضاره» در زبان و فرهنگ عربی قرار گرفت و بر مادی و ظاهری بودن تمدن و ابعاد علمی، فنی و تکنیکی در آن تأکید شد و همان معنا، آن هم با تأکید بر شکل غربی آن، محور و ملاک

نقطه نهایی و غایت ثابتی را برای آن ترسیم کرد. ۵. مفهوم ثقافه شامل همه ارزش‌های انسانی در همه فرهنگ‌ها می‌شود. ۶. اینکه این مفهوم مقید و محدود به یک ساحت نیست، بلکه شامل انسان و جامعه و همه فعالیت‌های انسانی در درجات مختلف می‌شود.^{۲۱}

۳-۴. سیر مفهوم Civilization بعد از ترجمه به زبان عربی: لفظ civilization به کلمات «مدنی» و «الحضاره» در زبان عربی ترجمه شده است. هرچند این ترجمه با توجه به ریشه «حضر» به معنای شهری شدن (در مقابل بداهه) بوده است، ولی تطورات عصری در این مفهوم، معنای غربی و اروپایی را بر این معنا تحمیل کرده است. ترجمه civilization به «مدنی» از ارتباط دنیای عرب با جهان غرب آغاز شد. رفاعه طهطاوی مفهوم تمدن را در مضمون اروپایی‌اش به کار برد و گفت: «برای تمدن دواصل وجود دارد: اصل اول اصل معنوی است و آن تمدن در اخلاق و عادات و آداب است؛ یعنی تمدن در دین و شریعت. همین اصل موجب قوام ملت متمدن و موجب تمایز آن با دیگر تمدن‌ها می‌شود. اصل دوم مادی است و آن ترقی و پیشرفت در منافع عمومی است.»^{۲۲} چنین مفهومی برای لفظ «مدنی» تا اوایل قرن بیستم ادامه پیدا کرد. نویسنده روزنامه «الجوائب» برداشت مردم (به ویژه کسانی که غرب دیده‌اند) از کلمه تمدن را در «آزادی» خلاصه می‌کند. از نظری تمدن از الفاظی است که به موجب کثرت معانی نمی‌توان مرادفی را برای آن ذکر کرد. گاهی این لفظ بر علوم و معارف دلالت می‌کند و گاهی بر صنایع و حرفه‌ها و وسایل زندگی و تجارت اطلاق می‌شود و گاهی نیز بر تأدب و ظرافت و حسن معاشرت دلالت دارد.^{۲۳}

محمد قدری رساله‌ای با عنوان رساله جلیله فی التمدن در سال ۱۲۸۷ق منتشر کرد و در آن متذکر شد که تمدن، اجتماع مردم در شهرها به منظور انس و همکاری با یکدیگر است و این معنا اخص از عمران است که شامل هر نوع از اجتماع انسانی (در بادیه یا در شهر و مدینه) می‌شود. قدری در این رساله از ناپلئون نکته‌ای را نقل می‌کند که تمدن غوطه‌ور شدن در نعمت‌ها و رفاه مادی نیست، بلکه تمدن توجه به نفس خود و تهذیب و تشویق آن در جهت

۲۱. رک به: نصر محمد عارف، الحضاره. الثقافه. المدنیه، درسه لسیره المصطلح و دلاله المفهوم، ص ۳۳.

۲۲. رفاعه الطهطاوی، مناهج الالباب المصریه، ص ۶. به نقل از نصر محمد عارف، الحضاره. الثقافه. المدنیه، درسه لسیره المصطلح و دلاله المفهوم، ص ۴۲.

۲۳. روزنامه الجوائب، شماره‌های (۲۰/۲/۱۲۸۶ هـ، ۸/۶/۱۲۸۶ هـ، ۱۲۸۶/۱/۲۹ هـ، ۱۲۸۶/۵/۱۰ هـ، ۱۲۸۶/۵/۳۱ هـ). به نقل از نصر محمد عارف، الحضاره. الثقافه.

المدنیه، درسه لسیره المصطلح و دلاله المفهوم، ص ۴۳.

۲۴. رک به: نصر محمد عارف، الحضاره. الثقافه. المدنیه، درسه لسیره المصطلح و دلاله المفهوم، ص ۴۳.

۲۵. رک به: قاسم امین، المرأه الجدیده، ص ۱۸۵. به نقل از نصر محمد عارف، الحضاره. الثقافه. المدنیه، درسه لسیره المصطلح و دلاله المفهوم، ص ۴۴.

۲۶. رک به: نصر محمد عارف، الحضاره. الثقافه. المدنیه، درسه لسیره المصطلح و دلاله المفهوم، ص ۴۵.

علمی بودن، عقلانی بودن و انسانی بودن مطرح گردید. از همین منظر مدنیته و حضاره در برابر دینی بودن قرار گرفتند و قانون مدنی و جامعه مدنی در برابر جامعه دینی و قانون دینی طرح شد.^{۲۷}

ناگفته نماند که در استعمالات عربی از لفظ «حضاره»، «مدنیته» و «ثقافه» اضطراب و درهم ریختگی زیادی وجود دارد. کسانی که culture را به «ثقافه» ترجمه کرده‌اند، civilization را به «حضاره» تعبیر کرده‌اند و کسانی که culture را به حضاره ترجمه نموده‌اند، برای civilization لفظ «مدنیته» را برگزیده‌اند و در هر حالت تعریف مفهوم عربی در هریک از موارد فوق فرق کرده است. در حالت اول ثقافه به معنای جنبه‌های فکری زندگی انسانی در نظر گرفته شده است و «حضاره» به ابعاد مادی حیات بشری اطلاق گردیده است. در حالت دوم که culture به حضاره ترجمه شده است، «حضاره» به ابعاد فکری تفسیر شده است و مدنیته نیز برای ابعاد مادی و محسوس منظور گردیده است.^{۲۸}

۳-۵. مفهوم «مدنیته» در عربی: در اینکه ریشه «مدنیته» از «مَدَنَ» به معنای اقامت در یک مکان باشد یا از «دان» به معنای خضوع و اطاعت باشد اختلاف وجود دارد. در هر دو صورت، اطلاق لفظ مدنیته در آغاز دعوت اسلامی، مقارن با تأسیس دولت اسلامی و مرتبط با مفهوم «دان» و «دین» بوده است. نقل است که پیامبر گرامی اسلام لفظ مدنیته را به شهرترب اطلاق کرد و استفاده لفظ «یشرب» را برای شهرمدنیته منع کردند. این نهی از سوی پیامبر به موجب دلالت مفهومی بود که در لفظ مدنیته وجود داشت. مدنیته از زمان ظهور اسلام حاکی از نظام زندگی و اجتماعی جدید در جزیره العرب بود که پیش از اسلام چنان نظامی و سبکی در زندگی وجود نداشت. مدنیته در شکل بندی جدید خود با دین اسلام، نظام اقتصادی جدید، روابط اجتماعی نوین (براساس اخوت)، پیوند سیاسی بین عقاید دینی و اصول نژادی و به سلوک جدید فردی و انسانی و همین طور معماری نوینی که مرکز آن مسجد و بازار بود مرتبط بود.^{۲۹}

نکته مهم اینکه مدنیته در غرب خود منبع و سرچشمه ارزش‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده است، در حالی که در مدنیته اسلامی، ارزش‌های انسانی و الهی بود که منبع و سرچشمه مدنیته و اقامت در شهر بوده است. از سوی دیگر مدنیته اسلامی از جایی شروع کرد که مدنیته غربی در آن پایان یافته بود. در الگوی مدنیته غربی در بالاترین سطحش، شهرهای دیگر از شهر بزرگ و اصلی

(مدنیته الأم) تبعیت می‌کنند، در حالی که مدنیته اسلامی از همان ایام نخستین برای شهرهای مختلف در جهات متعدد یک مدل و الگوی مطلوب بود. نه فقط مدنیته منوره، بلکه کوفه، دمشق، بغداد، قاهره، قرطبه و آستانه همه شهرهای ایده‌آلی بودند که دیگر شهرها از آنها تبعیت و الگوبرداری می‌کردند. از سوی سوم تطور مدنیته اروپایی در عصر جدید، نشانه و دلیلی برای پیشرفت انسانی تلقی می‌شود، در حالی که در الگوی اسلامی این گونه از ترقی ممکن است پایان عمر یک دولت و سقوط عمران و آبادانی تلقی شود.^{۳۰} خلاصه آنکه سیرتاریخ غرب با سیرتاریخ اسلام متفاوت و مستقل بوده است. اگر مدنیته در تاریخ اروپایی با صنعت و اصلاح دینی و اصلاح سیاسی مرتبط است، نقطه عزیمت تاریخ اسلام عقایدی بوده است که ناشی از رسالت وحیانی پیامبر بوده و ظواهر زندگی و امور دنیوی هم از آن نشأت می‌یافت.^{۳۱}

۳-۶. مفهوم حضاره در عربی: با عنایت به ریشه‌های عربی الحضاره به دست می‌آید. آنچه از سوی ابن خلدون به عنوان الحضاره گفته شده است، معنای اصیل عربی الحضاره مورد نظر نبوده است، بلکه معنایی با ریشه‌های اروپایی لفظ civilization در نظر بوده است و بر اقامت در حضر، به خلاف بادیه، تأکید کرده است، ولی با نگاه به لسان العرب به دست می‌آید که لفظ الحضاره به معنای الحضرة در ردف ششم از معنای حضاره آمده است که از پنج معنای پیشین این لفظ به کلی فرق می‌کند. به رغم اینکه تمامی کسانی که بحث از حضاره را به معنای سکونت در حضر، عکس بداهه، معنا کرده‌اند، اولین معنای این کلمه در کتب لغت، حضور و شهادت (نقیض مغیب) در نظر گرفته شده است. از همین منظر می‌توان لفظ حضاره را در قرآن کریم با همین معنای شهادت دنبال کرد: اذا حضر احدکم الموت (بقره / ۱۸۰) و اذا حضر القسمة اولوا القربی (نساء / ۸). شهادت در قرآن کریم چهار دلالت دارد که با اتحاد میان آنها می‌توان معنای حضاره یا شهادت را در نگرش اسلامی معلوم کرد. این چهار دلالت را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد. هریک از چهار دلالت جزئی از مفهوم حضاره در قرآن است. برای مفهوم حضاره باید همه این دلالات را منظور کرد: ۱. شهادت به معنای توحید و اقرار به عبودیت خدا^{۳۲}. شهادت به معنای قول حق و سلوک طریق عدالت^{۳۳}. شهادت به معنای قربانی و گذشت از نفس در راه خدا؛^{۳۴} شهادت به مثابه وظیفه برای امت اسلام؛ و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی

۲۷. رک به: همان، ص ۴۶-۴۸.

۲۸. رک به: همان، ص ۴۹.

۲۹. رک به: همان، ص ۵۰-۵۱.

۳۰. رک به: همان، ص ۵۳.

۳۱. رک به: همان، ص ۵۴.

الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا. (بقره: ۱۴۳).^{۳۲} بر این اساس الحضاره به معنای حضور و شهادت، چهار معنای مذکور را در بر دارد که به جامعه‌ای اشاره می‌کند که در آن ارزش‌های توحیدی و الهی تجلی پیدا می‌کند. نقش آدمی نیز در این تمدن تحقق بخشیدن منوط به خلافتی است که از سوی خالق متعال بر دوش می‌کشد که باید به عمران زمین و آبادانی دنیا و تدبیر زندگی بپردازد و از نعمات الهی در آن بهره لازم را ببرد.

نکته مهم در این میان اینکه فرق است میان «حضور» و «وجود». هر جامعه‌ای بدون شک دارای ارزش‌ها و عقاید و افکار و رفتارها و همین‌طور برخوردار از علم و دانش و تکنولوژی است. هر چند که این مقدار از ارزش‌ها و افکار و عقاید می‌تواند موجب عمران در جامعه بشود، ولی عمران بر روی زمین و ایجاد نمونه انسانی ضرورتاً به معنای حضاره و تمدن نخواهد بود. حضور مستلزم چیزی فراتر از عمران است که قابلیت اقتدا را داشته باشد و نوعی از روابط اجتماعی مترقی را با ابناي دیگر بشر تضمین نماید.^{۳۳}

نتیجه

بررسی ریشه‌های تاریخی صورت‌بندی معنا و تطورات مفهومی آن در بسترهای مختلف اجتماعی، یک نگاه مفهوم‌شناختی صرف نیست. تطورات مفهومی در گذر زمان حاصل تحولات فرهنگی و اجتماعی بوده است و برای گذر از شرایط زمانه در عصر جدید و کشف راه‌های برون‌رفت از وضعیت سکولار امروز، ناگزیر باید ریشه‌ها را شناخت، کاستی‌ها را دید و آن‌گاه برای آینده‌ای جدید، معنایی جدید و مؤلفه‌های نوینی را در ورای واژگانی همچون فرهنگ و تمدن تدارک دید.

آنچه از تبارشناسی مفهوم culture و civilization و معنای «الثقافه» و «الحضاره» در دوره بعد از مدرنیته به دست می‌آید، نشان از آن دارد که چالش اصلی در نسبت میان فرهنگ و تمدن، نسبت میان ظاهر و باطن و نسبت میان ترقی اخلاقی و توسعه مادی است. پیش از مدرنیته بین این دو مقوله جدایی نبوده است و امور ظاهری و دنیوی ذیل امور باطنی، دینی و اخلاقی قرار می‌گرفت، اما بعد از مدرنیته به موجب توسعه مادی و تحولات دنیوی، نه فقط بین آن دو جدایی افتاد، بلکه رابطه معکوسی شکل گرفت و اخلاق و فرهنگ و دین ذیل تمدن و دنیا قرار گرفتند. یکی از نکات قابل توجه، تحمیل مفاهیم سکولار بر ادبیات معنوی، اخلاقی، دینی و الهی در دنیای اسلام بود، به گونه‌ای که لفظی همچون «ثقافه» که پیش‌تر به معنای لطافت و تهذیب بوده است، اکنون در معنای مدرن غربی به کار می‌رود و حتی لغت‌شناسان و معاجم لغت نیز به جای توجه به معانی کلاسیک، بر معنای جدید، آن هم نه بر اساس اقتضانات و نیازهای نوین جهان اسلام، بلکه بر اساس ملاکات دنیای غرب اصرار می‌کنند.

لازم به ذکر است که تأکید بر مفاهیم کلاسیک و معانی اصیل در زبان انگلیسی، عربی یا فارسی، به معنای بازگشت به گذشته و احیای آن نیست. سخن در تطورات مفهومی برای آسیب‌شناسی فرهنگی و اجتماعی برای رسیدن به یک نقطه عطف متفاوت، مدرن و معقول در زمان حال و آینده است. همان‌طور که باید تحولات مفهومی فرهنگ و تمدن و جدایی اخلاق از تمدن را در دنیای مدرن غربی نقد کرد، باید نحوه طبقه‌بندی اخلاق، دین، فرهنگ، علم و تمدن را در دنیای غرب قبل از مدرنیته و جهان اسلام پیش از غربی شدن را هم نقد کرد. هر چند اصل اخلاقی بودن تمدن باید نصب‌العین قرار بگیرد، ولی نمی‌توان بدین مقدار قناعت کرده و آن را برای وضعیت معاصر جدید کافی دانست.

۳۲. رک به: همان، ص ۵۵-۵۸.

۳۳. رک به: همان، ص ۶۰.

بررسی ریشه‌های تاریخی صورت‌بندی معنا و تطورات مفهومی آن در بسترهای مختلف اجتماعی، یک نگاه مفهوم‌شناختی صرف نیست. تطورات مفهومی در گذر زمان حاصل تحولات فرهنگی و اجتماعی بوده است و برای گذر از شرایط زمانه در عصر جدید و کشف راه‌های برون‌رفت از وضعیت سکولار امروز، ناگزیر باید ریشه‌ها را شناخت، کاستی‌ها را دید و آن‌گاه برای آینده‌ای جدید، معنایی جدید و مؤلفه‌های نوینی را در ورای واژگانی همچون فرهنگ و تمدن تدارک دید.